

خدا جون سلام به روی ماهت...

# استاد اژدها

جلد ۴: اژدهای آتش



ناشر خیلی متفاوت کتاب‌های کودک و نوجوان!



# استاد ازدها

۴  
ازدهای آتش

نویسنده: تریسی وست  
تصویرگر: گراهام هاوِلز  
ترجمه: رویا زنده‌بودی

سرشناسه: وست، تریسی، ۱۹۶۵م - West, Tracey  
عنوان و نام پدیدآور: اژدهای آتش / نویسنده ترسی وست؛ تصویرگر گراهام هاوِلز؛ مترجم رویا زنده‌بودی  
مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۳۹۷  
مشخصات ظاهری: ۹۹ ص: مصور: ۱۴/۵x۲۰ س م  
فروست: استاد اژدها: ۴  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۱۷۰۰-۱۶۶-۳ دوره: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۱۶۶-۳  
وضعیت فهرست نویسی: فیبا  
یادداشت: عنوان اصلی: [2015] Power of the fire dragon,  
یادداشت: گروه سنی: ج  
موضوع: داستان‌های تخیلی  
موضوع: Fantastic Fiction  
موضوع: جادوگری -- داستان  
موضوع: Magic -- Fiction  
شناسه افزوده: هاوِلز، گراهام، تصویرگر  
شناسه افزوده: Howells, Graham  
شناسه افزوده: زنده‌بودی، رویا، ۱۳۹۱ - مترجم  
رده‌بندی دیوینی: ۱۳۹۷ آ الف ۶۱۷/۹۰-۱/۹۰ دا  
شماره کتابشناسی ملی: ۵۱۸۸۳۱



#### انتشارات پرتقال

استاد اژدها

جلد ۴: اژدهای آتش

نویسنده: تریسی وست

تصویرگر: گراهام هاوِلز

مترجم: رویا زنده‌بودی

ویراستار: فاطمه فدایی حسین

مدیر هنری نسخه‌ی فارسی: کیانوش غریب‌پور

طراح جلد نسخه‌ی فارسی: امیر علایی

آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: آتلیه‌ی پرتقال / نوید جهدی، افسانه قربانی

مشاور فنی چاپ: حسن مستقیمی

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۱۷۰-۰

نوبت چاپ: اول - ۹۷

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: شادرنگ

قیمت: ۱۴۰۰۰ تومان



۳۰۰۰۶۳۵۶۴



۰۲۱-۶۳۵۶۴



www.porteghaal.com

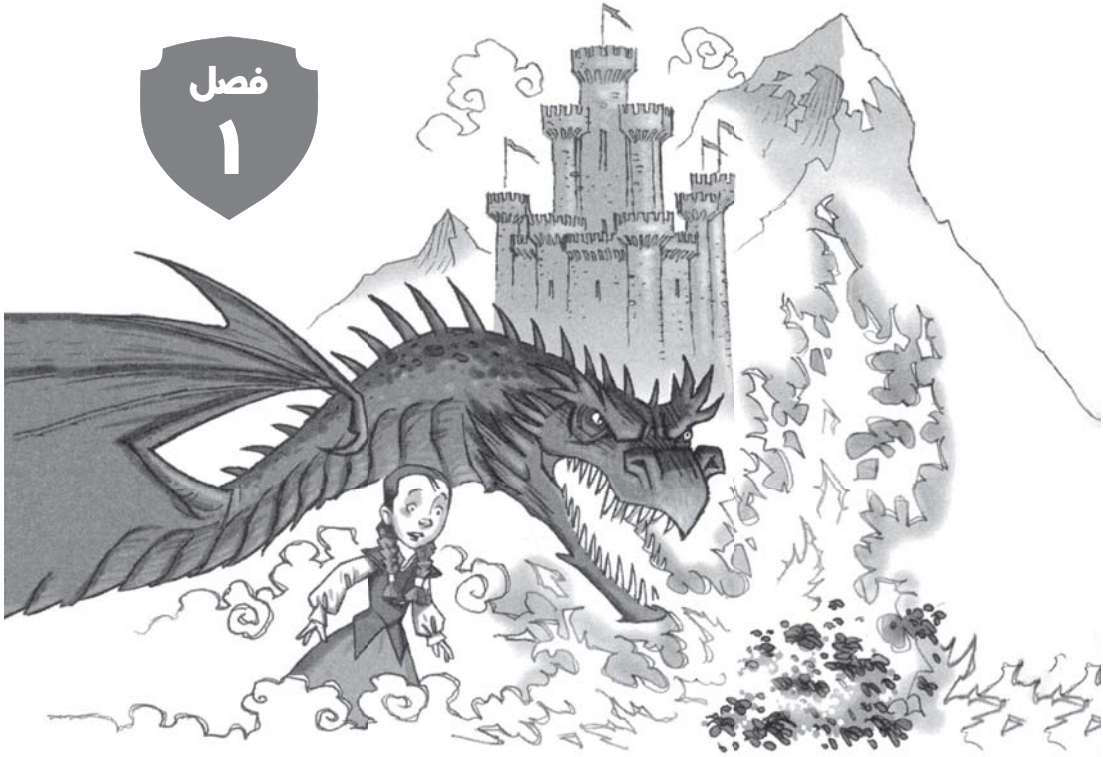


kids@porteghaal.com

# فهرست

- فصل ۱. آتشت را نگه دار! ۷
- فصل ۲. نمایش اژدها ۱۵
- فصل ۳. پس کرم چی؟ ۲۴
- فصل ۴. جادوگر یا پرستار بچه؟ ۲۸
- فصل ۵. و اینک اژدهاها! ۳۵
- فصل ۶. دردسرتوی برج ۴۲
- فصل ۷. مراقبت از قلعه ۴۷
- فصل ۸. هایدرا ۵۲
- فصل ۹. نقشه‌ی مالدرد ۶۱
- فصل ۱۰. روری برای نجات می‌آید ۶۶
- فصل ۱۱. سنگ اژدهای قرمز! ۷۱
- فصل ۱۲. پوف! ۷۸
- فصل ۱۳. غافلگیری ملکه ۸۴
- فصل ۱۴. یک اژدهای جدید؟ ۸۹





## آتش را نکه دار!

زُوری داد زد: «والکِن، نه!»  
 اژدهای بزرگ و قرمز رنگ او از دهانش شعله‌ی آتشین پرتاب  
 کرد. آتش خورد به یک بوته و بوته شعله‌ور شد.  
 بُو فریاد زد: «شُو، بجنب!»

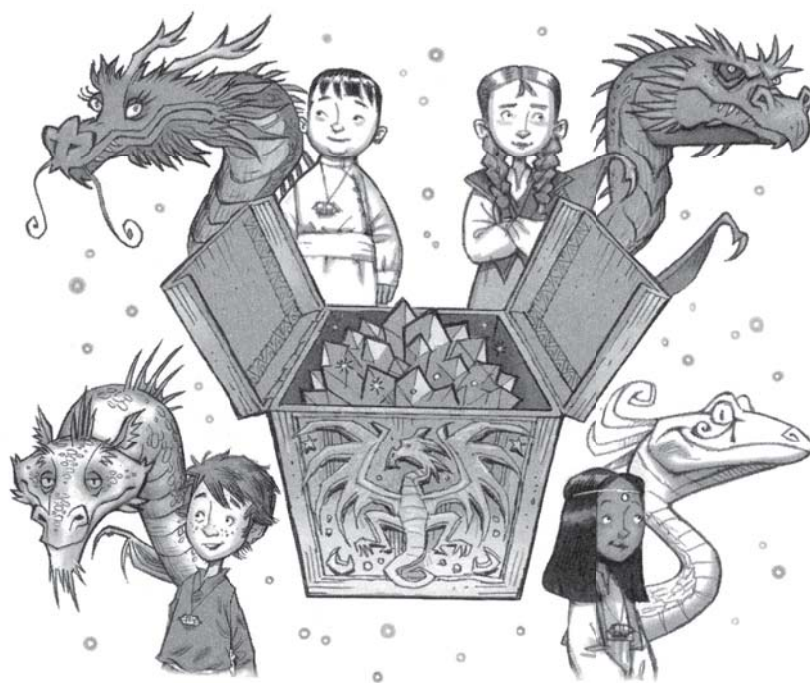
اژدهای آبی‌رنگ شیرجه زد توی هوا و جریان آبی از دهانش  
پرتاب شد سمت آتش.



بو گفت: «ممنونم، شو.» و اژدهای آتش را نوازش کرد.  
روری به اژدهایش گفت: «والکن، من که بهت گفتم آتشت رو ننگه  
دار!»  
دریک گفت: «شاید اون فقط شنیده آتش.» می‌خواست به روری  
کمک کند.



در یک هشت سال داشت و یک اژدهابان بود. دوستانش روری، بو و آنا هم اژدهابان بودند. یک سنگ جادویی به اسم سنگ اژدها آنها را انتخاب کرده بود. هر کدام از آنها یک اژدها داشتند که باید ازش مراقبت می کردند و آموزشش می دادند.



امروز هر چهار اژدهابان و اژدهایشان در دره‌ی ابرها، پشت قلعه‌ی شاه رونالد بودند و داشتند برای یک اتفاق ویژه آماده می شدند.

گرفیت، جادوگری که به اژدهابان‌ها درس می‌داد، هشدار داد:  
«روری، باید حواست به والکن باشه.» برگشت رو به بقیه. «الان شاه  
رونالد میاد اینجا. می‌خواد ببینه اژدهاتون چی کار می‌تونن بکنه.»  
آنا پرسید: «واقعاً می‌خواد ما و اژدهامون رو بیره سرزمین آرک‌وود؟»  
چشم‌های مشکی‌اش داشت می‌درخشید. «من شنیدم جشنواره‌ی  
تابستونی ملکه رُزعالیه!»



گريفت جواب داد: «آره. شاه مي خواد توي جشنواره اژدهاهاش  
رو به نمايش بذاره.»  
دريك گفت: «اين جوري اژدهاها ديگه راز نيستن! بالاخره مي تونيم  
به پدر و مادرامون بگيم.»  
روري اضافه كرد: «تازه، ديگه همه مي بينن كه والكن عجب اژدهاي  
باحاليه!»



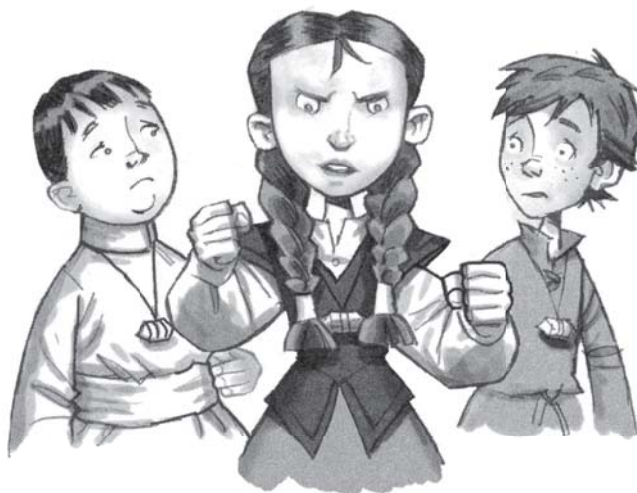
گریفیت انگار نگران بود.

آنا گفت: «گریفیت، مشکل چیه؟»

جواب داد: «نمی‌دونم... می‌ترسم اگه اژدهاها رو بیاریم بیرون، خطرناک باشه. من سعی کردم به شاه رونالد درباره مالدرِد، جادوگر سیاه، هشدار بدم. بهش گفتم مالدرِد احتمالاً داره برای حمله به ما نقشه می‌کشه. شاه فقط خندید و گفت از اون جادوگر پیر نمی‌ترسه.»



دریک گفت: «ولی مالدرد خطرناکه! اون داشت جاسوسی ما رو می‌کرد! جادوی سیاهش کپری رو مریض کرد! تازه، چیزی نمونه بود سنگ اژدها رو هم بدزده!»  
گریفیت سر تکان داد. «می‌دونم.»  
روری دست‌هایش را مشت کرد. «اگه مالدرد حمله کنه، من و والکن جلوش رو می‌گیریم! والکن قوی‌ترین اژدهای دنیاست!»  
بو به دریک نگاه کرد و سرش را تکان داد. روری همیشه پُز والکن را می‌داد.



گریفیت گفت: «روری، تو شجاعی. ولی تو و والکن هنوز با هم ارتباط برقرار نکردید. تا وقتی این اتفاق نیفتاده، باید مراقب باشی.»

صورت روری قرمز شد و نگاهش را برگرداند. هر کدام از اژدهابان‌ها یک تکه از سنگ اژدها را دور گردنشان انداخته بودند. وقتی با اژدهایشان ارتباط برقرار می‌کردند، سنگشان به رنگ سبز می‌درخشید.



دریک، مثل بو و آنا، می‌توانست صدای اژدهایش را توی سرش بشنود. ولی این اتفاق هنوز برای روری نیفتاده بود، و دریک می‌دانست چقدر از این‌که از بقیه عقب مانده، ناراحت است. روری گفت: «شاید ما هنوز با هم ارتباط نداشته باشیم، ولی معنیش این نیست که اگه مالدرد حمله کنه نمی‌تونیم بجنگیم!» همان موقع سربازی وارد دره شد. «همه برای شاه رونالد شجاع به پا خیزید!»





## نمایش اژدها

شاه رونالد با قدم‌های بلند آمد روی علف‌ها. او مردی چهارشانه بود با موهای قرمز و ریش پُریشت. شش نگهبان هم پشت سرش قدمرو آمدند.  
او با صدای بلندش گفت: «جادوگر، ظاهراً اژدهاهای خوبی هستن.» به سمت کرم سری تکان داد. «حتی اون قهوه‌ایه.»

دریک با خودش فکر کرد: مثل اینکه شاه کرم رو دوست نداره.  
حالا به فرض که شکل یه کرم بزرگ و قهوه‌ایه، که چی؟ عوضش یه  
اژدهای زمین قدرتمنده!

گریفیت گفت: «خوشحالم که راضی هستید، سرورم.»  
شاه گفت: «من هنوز راضی نشدم! باید بینم این نرّه‌غول‌ها چی کار  
می‌تونن بکنن. قراره برای اولین بار ارتش اژدهام رو به دنیا نشون  
بدم. وقتی لشکرکشی کنیم سرزمین آرک‌وود، همه انگشت‌به‌دهن  
می‌مونن!»

آنا یک قدم جلو رفت. «اونا ارتش نیستن! اونا فقط اژدهان.»





یکی از نگهبان‌ها به آنا چشم‌غزه رفت و داد زد: «ساکت باش،  
دختر!»



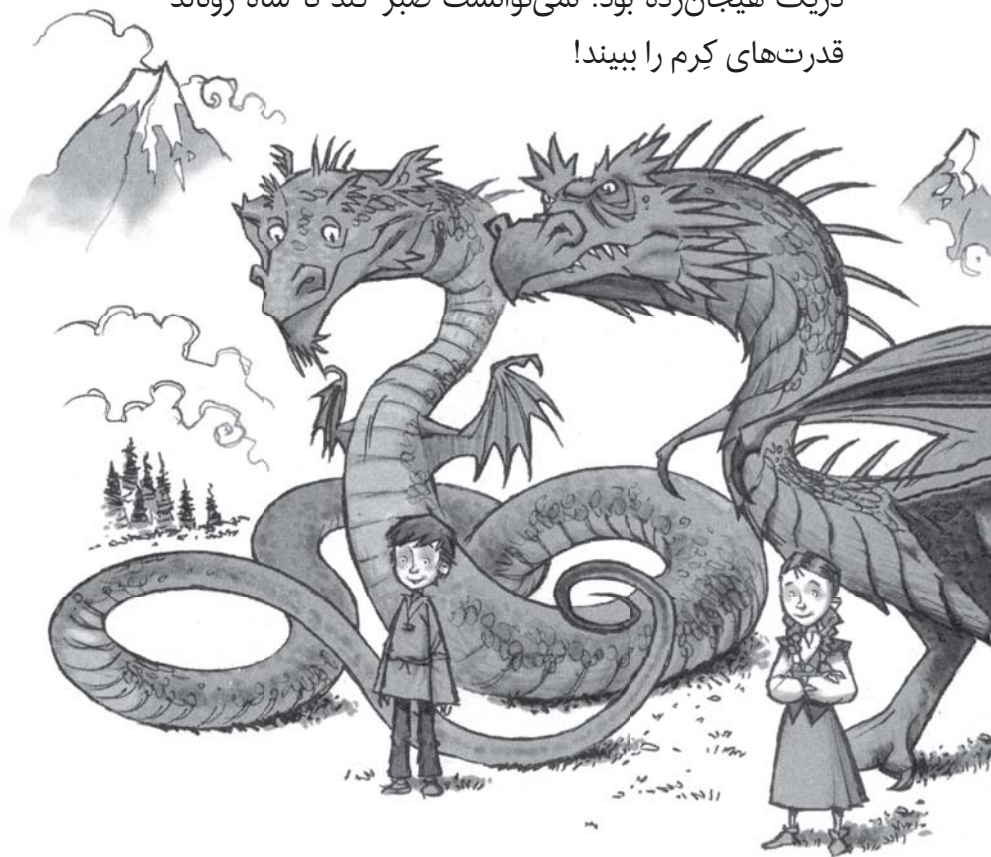
شاه گفت: «اونا بیشتر از اژدهان. وقتی خبرش بیچه که اژدهاها  
از سرزمین من محافظت می‌کنن، هیچ‌کی جرئت نمی‌کنه بهمون  
حمله کنه.»

دریک با خودش گفت: مالدرد ممکنه بهمون حمله کنه. ولی فکرش  
را بلند نگفت. وقتی شاه به هشدار گریفیت گوش نداده، به حرف منم  
گوش نمی‌ده.

گرفیت دست‌هایش را زد به هم. «اژدهابان‌ها، بیاید به شاه رونالد  
نشون بدیم چه کارهایی می‌تونید انجام بدید. لطفاً صف بکشید!»



چندین و چند روز بود که اژدهابان‌ها داشتند تمرین می‌کردند.  
دریک هیجان‌زده بود. نمی‌توانست صبر کند تا شاه رونالد  
قدرت‌های کرم را ببیند!



گریفیت برگشت رو به شاه. «اول، می‌خوام بهتون بو و شو، اژدهای  
آب، رو معرفی کنم.»  
بو یک قدم جلو آمد و تعظیم کرد. بعد دستش را برای شو تکان داد.

شوبالای سرشان توی هوا معلق بود. فلس‌های آبی‌اش برق می‌زد.  
دهانش را باز کرد و یک جریان آب از آن بیرون آمد. آب دورشان  
حلقه زد، بعد تبدیل به قطره‌های ریز مه شد و روی زمین فرود آمد.  
شاه رونالد سر تکان داد و لبخند زد.

